

تکوین هویت ایرانی در تاریخ‌نگاری عهد ساسانی

دکتر فریدون الهیاری دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
دکتر محسن مرسلپور استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان
حسین شیرمحمدی دانشجوی دکتری ایران اسلامی دانشگاه اصفهان

چکیده

در اواخر عهد اشکانی با طرد عناصر فرهنگ یونانی، گام‌هایی در جهت ایجاد باورهای ملی برداشته شد. ساسانیان با پی‌جویی میراث بازمانده از کیانیان، تلاش نمودند تا یک باور عمیق ملی در سرزمین‌های زیر سلطه خود به وجود بیاورند. یکی از وجوه تلاش‌های ساسانیان در تاریخ‌نگاری تبلور یافت. ایشان تاریخ‌نگاری خود را بر پایه تکوین هویت ملی پایه‌ریزی نمودند. به نظر می‌رسد ساسانیان به فراست دریافته بودند ایجاد یک حکومت ملی در تحکیم پایه‌های قدرت ایشان منشأ اثر است. بدین سبب تلاش کردند تا به ایجاد یک واحد سیاسی به نام «ایران» بپردازند. دین، سرزمین، نژاد و برخی نمادپردازی‌ها مؤلفه‌های مورد تأکید ساسانیان بودند که آنها را در تاریخ‌نگاری خود متبلور ساختند. ساسانیان با درک اهمیت تاریخ‌نگاری در ساختن هویت ملی، آن را مایه قوام و ماندگاری هویت ملی نمودند. مقاله حاضر بر آن است تا با روش توصیفی و تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای به بررسی تکاپوهای ساسانیان در بازتاب هویت ایرانی و مؤلفه‌های هویت ملی در تاریخ‌نگاری ساسانیان بپردازد. در این مقاله توجه ساسانیان به هویت ایرانی و کشف مؤلفه‌های هویت ملی در تاریخ نوشته‌های ساسانی وجه همت قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: ایران، ساسانیان، تاریخ‌نگاری، هویت ملی.

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۰/۳/۲۱

E-mail: f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

مقدمه

توجه به مسأله هویت، ابتدا در اروپا و در تقابل با سیطره‌ی کلیسای کاتولیک پدید آمد. توجه اروپاییان به مسأله ملت‌سازی، در جهت مبارزه با استعمار خارجی مورد اقتباس ملل دیگر واقع شد. در ایران نیز از عهد ناصری توجه به هویت ملی با متفکرانی چون آقاخان کرمانی و آخوندزاده آغاز گشت و پس از آن در دوره پهلوی مورد حمایت حکومت قرار گرفت و ترویج شد. اگرچه مبانی نظری هویت مبحث جدیدی است و مدرنیست‌ها معتقد به مدرن بودن پدیده ملت و ناسیونالیسم هستند؛ اما مؤلفه‌های آن را در دوره‌های گذشته می‌توان پی‌جویی نمود. به نظر می‌رسد پدیده ملت‌سازی در ایران باستان تابعی از اهداف سیاسی بوده و دوره ساسانی از بارزترین ادوار در تأکید بر هویت ایرانی است. ساسانیان کوشیدند تا باور عمیقی از ایرانیت در میان مردم به وجود آورند و در این راه به تاریخنگاری توجه ویژه‌ای داشتند. از این رو تاریخنگاری، در توجه ساسانیان به هویت ایرانی جایگاه بارزی دارد که با توجه به کمبود تحقیقات در این موضوع، بررسی آن موضوع تحقیق حاضر می‌باشد. اگرچه تحقیقات زیادی در مورد هویت ایرانی انجام شده؛ اما با رویکرد تاریخی و با تأکید بر منابع اصلی به این موضوع نپرداخته‌اند. مقاله حاضر بر آن است که با رویکرد تاریخی و با استفاده از منابع دسته اول به مسأله هویت ملی در تاریخنگاری ساسانیان بپردازد.

تاریخ‌نگاری و هویت ملی

تاریخ مشترک را بسیاری از محققان به عنوان یکی از مولفه‌های مهم هویت دانسته‌اند. از ادوار قدیم یکی از کارکردهای مهم تاریخنگاری تقویت حس هویت جمعی و هویت ملی بود. مورخان روم تواریخ خود را به محوریت شکوه رم می‌نوشتند و احساس غرور ملی و تفکیک خودی از بیگانه پدید می‌آوردند. استنفورد نیز معتقد است که مطالعه تاریخ می‌تواند میهن پرستی و حس هویت جمعی ما را تقویت کند (استنفورد، ۱۳۸۷: ۱۷). اسمیت نیز می‌نویسد که تحقیقات تاریخی برای یک جنبش ملت ساز ضروری و بسیار مهم است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۷) حتی برخی از اندیشمندان چون ارنست رنان اعتقاد داشتند که حتی اگر گذشته پر افتخار مشترک دروغ باشد به تقویت هویت ملی کمک می‌نماید (اوزکریمی، ۱۳۸۳: ۵۲). برخی از ملل نیز که تاریخ پرشکوهی نداشتند به برساختن روایت‌های تاریخی پرداخته و سابقه نقش آفرینی خود در جهان را به کهن‌ترین ازمنه می‌رسانند. بر اساس مطالب گفته شده مبرهن است که تاریخنگاری نقشی اساسی در تکوین یک ملت بازی می‌کند.

البته تقویت حس همبستگی باعث تفکیک خودی از بیگانه و ترجیح خودی‌ها می‌شود و با چشم حقارت نگرستن بیگانگان را در پی دارد. برخی محققین چون گوینو محور نظریه نژادی خود را بر پایه تاریخ نهادند و به قول ویل دورانت بسیاری از مورخین معتقدند، تاریخ می‌تواند به عنوان عاملی برای برتری نژادی به کار رود (دورانت، ۱۳۸۶: ۳۱-۳۹). به همین دلایل است که برخی محققین عامل تاریخ ملی‌گرا را از عوامل جنگ‌های اول و دوم جهانی دانسته‌اند.

مولفه‌های تاریخ‌نگاری دوره ساسانی

از متون مهم تاریخی در دوره ساسانی خداینامه‌ها هستند که بیشتر در اواخر عهد ساسانی تنظیم شدند، ولی ثبت رخدادهای مهم شاهان پیش از این نیز مسبوق به سابقه بود. ساسانیان رویدادهای مهم شاهان ساسانی را در سالنامه‌هایی گرد می‌آوردند. آگائیس مورخ معاصر خسرو انوشیروان توانسته است با مراقبت نگهبان این سالنامه‌ها به آنها دسترسی پیدا کرده در تنظیم کتاب خود از آنها استفاده کند (محمدی ملایری، ۱۳۷۴: ۱۵۱-۱۵۰). به نظر می‌رسد این سالنامه‌ها بسیار مفصل‌تر از خدای‌نامه‌ها بودند و البته یکی از منابع تدوین خداینامه‌ها به حساب می‌آمده‌اند (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۳۷). پس خداینامه‌ها تنها بخش کوچکی از میراث تاریخ‌نگاری عهد ساسانی است که از طریق راه یافتن به متون عربی به دست ما رسیده است. البته با مطالعه همین منابع عربی می‌توان به خصوصیات کلی تاریخ‌نگاری این دوره پی برد.

علاوه بر خداینامه‌ها کتاب‌های تاریخی دیگری نیز در عهد ساسانی نگاشته می‌شد که برخی از آنها در قرون نخستین اسلامی موجود بوده است. مسعودی از کتابی نام می‌برد که با خداینامه و آیین‌نامه تفاوت داشته است. مسعودی می‌نویسد: "در شهر استخرنزد یکی از بزرگان کتابی دیدم که از علوم و اخبار ملوک و بناها و تدبیرهای ایرانیان مطالب فراوان داشت که چیزی از آن در کتب دیگر چون خداینامک و آیین‌نامک و غیره ندیده بودم" (مسعودی، ۱۳۴۹: ۹۹).

تاریخی که در دوره ساسانی تدوین شد به سه بخش پیشدادی، کیانی و تاریخی تقسیم می‌شد. نخستین جنبه برجسته تاریخ‌نگاری ساسانی ایدئولوژیک بودن آن بود. با قطعی شدن رسمیت آیین زردشتی در قلمرو ساسانیان (اله یاری، ۱۳۸۶: ۷۶-۵۹) بخصوص پایان یافتن کار تدوین اوستا، دیدگاه روحانیون زردشتی نسبت به تاریخ در متون تاریخی راه یافت. بدین وسیله شخصیت‌های اسطوره‌ای و اوستایی یکی از مضامین خداینامه‌ها گشت (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۷) و اعمال مذهبی شاهان برجسته‌تر

شد. یارشاطر به درستی این تاریخنگاری را دارای سوگیری مذهبی می‌داند (یارشاطر، ۱۳۸۰: ۴۷۹). ویژگی دیگر تاریخنگاری عهد ساسانی عدم تفاوت میان پادشاهان اساطیری و تاریخی است. پادشاهان اساطیری و تاریخی به صورت یک کل واحد در کنار هم آورده شده و گزارش‌هایی نیز که درباره هر یک از آنها داده شده به سبک یکسان است. به طوری که هوشنگ و رستم دوشادوش شاپور و بهرام چوبین قرار می‌گیرند (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۷). این خصیصه به این علت است که ساسانیان تاریخ را برای القای حس شکوه به کار می‌بردند. سبک نگارش تاریخ در این دوره به گونه‌ای بود که خداینامه‌ها را مبالغه آمیز، پر آب و تاب، منشیانه و تا حد زیادی حماسی و وطن پرستانه و مقید به طرفداری از تخمه شاهان و طعن بر غاصبین جلوه داده است (راشد محصل، ۱۳۳۴: ۸). این تاریخنگاری بر محور شاهان محتشم و با شکوه شکل می‌گرفت و به شاهان ضعیف کمتر می‌پرداخت. به همین دلیل است که از شاهان بین شاپور اول و شاپور دوم و نیز هرمزد چهارم اطلاعات ناچیزی در دست است. شکل‌گیری تاریخ حول محور اقدامات شاهان است و سالشماری را در این تاریخنگاری تحت شعاع قرار داده و کروئولوژی به طور دقیق رعایت نمی‌گردد و تنها به وجود آمدن پادشاهان بزرگ مبدا تاریخ محسوب می‌شد (یارشاطر، ۱۳۸۰: ۴۷۹).

ساسانیان خود را از نسل کیانیان دانسته و به اینکه احیا کننده‌ی شاهی آنها بودند مباحثات می‌کردند. طبق یک روایت کهن پس از اینکه بهمن، پادشاهی را به دخترش همای داد، ساسان پسر بهمن، سرخورده از محروم شدن از پادشاهی، سر به بیابان نهاده و روزگار را به شبانی گذراند و ساسانیان از نسل وی هستند. مشخصاً این روایت پرداخته‌ی ساسانیان است و در منابع دوره‌ی ساسانی این روایت ذکر شده است. بخصوص در نامه‌ی تنسر و کارنامه‌ی اردشیر بابکان که قدمت آنها به احتمال بسیار مربوط به دوره‌ی خسرو انوشیروان است. به نظر می‌رسد که ساسانیان عامدانه در محو نام مادها و هخامنشیان کوشیدند و مدت حکومت اشکانیان را به دویست و اندی سال تقلیل دادند.

توجه به تاریخ کیانی از زمان شاپور دوم آغاز شد و به ادعای دریایی وی نخستین کسی بود که لقب «کی» را به کار برد (دریایی، ۱۳۸۲: ۳۴) و به نظر می‌رسد جنبش تاریخنگاری در جهت احیای تاریخ بر اساس متون اوستا، در زمان او آغاز شده باشد. ثعالبی می‌نویسد که حمله نکردن شاپور به یمن به خاطر «فال بد و بد آمد هایی بود که کیکاووس را در حمله به آنجا رسید» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۳۳). پس توجه ایدئولوژیک به تاریخ کیانی با تلاش برای احیای اوستا و دین رسمی مقارن و با کمک روحانیون زردتشی انجام شد. به قول اینوستراتسلف، ایران دوستی در عصر ساسانی به کمک مذهب و روحانیون زردتشی رواج یافت و سازمان‌های مذهبی رسوم و آرمان‌های ایران را حفظ می‌کردند

(اینوسترانسف، ۱۳۴۸: ۹-۱۰). یار شاطر نیز بر نقش روحانیون در این مسأله تأکید نموده است (یارشاطر، ۱۳۸۰: ۴۷۹). این جدیت در ایجاد همبستگی داخلی به سبب مشکلات سیاسی ساسانیان در داخل و خارج بود. در این دوره اعراب، جنوب ایران را مورد تجاوز قرار داده بودند و شرق و غرب صحنه تجاوز بیگانگان بود. از سوی دیگر شاپور دوم با گسترش مسیحیت در داخل مواجه بود که انسجام داخلی را به خطر می‌افکند. پس حملات ایدئولوژیکی و نظامی، موضوعیت و اهمیت هویت ملی را بیشتر کرد. از این دوره بود که متون اندرزنامه ای به طور اعم و تاریخ به اخص برای این مهم جدی‌تر گرفته شدند. آذرباد مهرسپندان حجم زیادی از اندرزنامه‌های دوره ساسانی را به خود اختصاص داد و اندرزهای خود را در «واژه‌ای چند از آذرباد مهرسپندان» عرضه داشت (تفضلی، ۱۳۷۷: ۱۸۳-۱۸۲). توجه به کیانیان در دوره یزدگرد دوم جدی‌تر شد. وی در کنار تلاش‌های خود برای ایجاد هویت مذهبی متحد‌الشکل لقب «کی» را که نشانگر توجه به تاریخ کیانی است بر روی سکه‌ها نمایان کرد و بعد از آن بود که شاهان ساسانی آن لقب را برای خود به کار می‌بردند (دریایی، ۱۳۸۲: ۳۴). شکست پیروز از هیاطله و ظهور مزدک و به تبع آن شکاف اعتقادی در ایدئولوژی ساسانی باعث توجه بیشتر به تاریخ، برای نشان دادن ریشه مشترک ایرانیان و ایجاد حس ملی در آنان شد. در دوره خسرو انوشیروان حجم بالایی از آثار ادبی و تاریخی برای توجیه نظام سیاسی و دفاع از جنبش ملی پدید آمد (تفضلی، ۱۳۷۷: ۱۹۸-۱۸۵). نولدکه معتقد است که تاریخ شاهان ساسانی در دوره خسرو اول گردآوری شد (نولدکه، ۱۳۶۹: ۳۴). اینوسترانتف با قبول این ادعا معتقد است تاریخ رسمی در این زمان تکوین یافت و هرچند احتمالاً به صورت تصحیح یافته و ویرایش نهایی نبوده است (اینوسترانتف، ۱۳۴۸: ۶۲). دانشور در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده است که دلایل سیاسی اواخر دوره ساسانی انگیزه‌ای ملی برای فراهم آمدن خداینامه‌ها گردید (دانشور، ۱۳۸۵: ۱۴). کار خداینامه‌ها در بدترین شرایط سیاسی ساسانیان؛ یعنی دوره یزدگرد سوم به اتمام رسید. یزدگرد آخرین شاه ساسانی به یکی از دهقانان دستور گردآوری تاریخ شاهان را داد و وی تاریخ شاهان ایران از ابتدا تا دوره خسرو پرویز را به رشته تحریر در آورد (ماسه، ۱۳۵۰: ۲۹-۲۸؛ دانشور، ۱۳۸۵: ۳).

ساسانیان تحت شرایط سیاسی خود به ایجاد تاریخ ایدئولوژیک برای حمایت از ملیت پرداختند تا شکوه و جلال شاهان باستان باعث حس همگونی در داخل و ایجاد حس تمایز مابین ایرانی و غیر ایرانی شود. این تمایز و برتری نژادی و پاکی ایرانیان به صورتی است که در منابع تاریخی ساسانیان شاهان بیدادگر و بدعت‌گذار، غیر ایرانی معرفی شده‌اند. در این منابع پادشاهانی چون اسکندر،

افراسیاب و ضحاک با نژادهای رومی، تورانی و عرب ذکر شده اند و مانی نیز در شاهنامه چینی معرفی شده است (فردوسی، ۱۳۷۵/ج ۴: ۱۸۶).

ساسانیان و توجه به هویت ملی

اشکانیان که در تاریخنگاری اسلامی بر گرفته از تاریخنگاری ساسانیان به ملوک الطوایف معروفند، در نیمه دوم حکومت خود از طریق طرد فرهنگ یونانی به فرهنگ و هویت ایرانی توجه نمودند؛ اما عدم تمرکز که ویژگی بارز حکومت ایشان بود، قدرت آنها را به اضمحلال برد. به قول کالج، پیکارهای خانگی در میان ایشان امری رایج گشته بود (کالج، ۱۳۸۵: ۱۴۹). اشکانیان همواره در مرزهای شرقی مورد هجوم اقوام صحراگرد بودند به سبب رقابت طولانی با رومی ها مدت زمان بسیار از دوره حیات ایشان نیز در جنگ با رومیان گذشت. کالج معتقد است که «در واقع علامات فرسودگی و انحطاط در قلمرو پارسیان رو به فزونی گذاشته بود. ثبات سیاسی و قدرت مرکزی بر اثر سال ها جنگ خانگی متأسفانه نابود گشته بود» (کالج، ۱۳۸۵: ۱۵۲). همین امر موجب ناکارآمدی سیاسی آنها شده بود و تبلیغات وسیع ساسانیان علیه ایشان را در پی داشت. فردوسی که آگاهی اندکی در مورد اشکانیان داشته، در مورد آنها چنین سروده است:

به گیتی به هر گوشه ای بر یکی
چو بر تختشان شاد بنشانند
گرفته زهر کشوری اندکی
ملوک طوایف همی خواندند
از اینگونه بگذشت سالی دویست
تو گفتی که اندر جهان شاه نیست "

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۴/۸۵)

اردشیر اول ساسانی یکی از شعارهای خود را این عنوان می کند که «می خواهم آنچه متفرق شده جمع گردانم» (ابن مسکویه، ۱۳۷۳: ۱۷۸). اینوستراتسف معتقد است که در اوایل عهد ساسانی، هنوز عناصر یونانی در فرهنگ ایرانی وجود داشت و می نویسد وضعیت فرهنگی در این زمان در اثر نفوذ فرهنگ هلنی با هرج و مرج مواجه بود (اینوستراتسف، ۱۳۴۸: ۸). البته در مورد ادعای اینوستراتسیف تردید وجود دارد و پیراستن فرهنگ ایرانی از مظاهر فرهنگ یونانی بیش از دویست سال پیش از ساسانیان آغاز شده بود و در مقارن با روی کار آمدن ساسانیان اثری از فرهنگ یونانی مشاهده نمی شد. نظر رایج بر آن است که هخامنشیان بر عنصر سامی و اشکانیان بر عنصر یونانی تکیه می کردند؛ اما ساسانیان مشخصاً مروج فرهنگ ایرانی بوده و از آن حمایت می کردند. اگرچه گرایش هخامنشیان

به سامیان و اشکانیان به یونانیان جای نقد دارد؛ اما در مورد ساسانیان و حمایت از فرهنگ ایرانی تردیدی نیست. ایشان برای انسجام داخلی مرزهای خود به تولید مفهوم «ایران» همت گماشتند. اردشیر در کتیبه‌ی نقش رستم خود را «شاهنشاه ایران» معرفی می‌کند (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۶۳) و شاپور اول در کتیبه‌های نقش رجب، حاجی آباد و کازرون خود را «شاهان شاه ایران و انیران» می‌نامد (سامی، ۱۳۴۲: ۶۵-۵۹) کاربرد کلمه‌ی ایران در القاب اداری و حکومتی از ابتدای حکومت ساسانی متداول شد و در القاب ساسانی، حتی اسامی خاص به طور گسترده‌ای از نام «ایران» استفاده می‌شد (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۷۲). جزاردو نیولی قویاً معتقد است ساسانیان «مفهوم ایران» را بر مبنای برنامه‌ای سیاسی استفاده کردند (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۷۹) و شکل‌گیری اندیشه و آرمان ایران و یا به سخن دیگر، ابداع آن ماحصل نوعی تبلیغات سیاسی و مذهبی ناشی از توافق میان دربار ساسانیان و روحانیون فارس بوده است (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۸۸). فرای نیز به این نظر با دیده‌ی صحت می‌نگرد (فرای، ۱۳۷۳: ۴۳۳). با این اوصاف ساسانیان گروه کوچکی از اقوام ساکن در فلات ایران بودند که با برداشت انتزاعی از ملت و مفهوم ایران توانستند با ابزارهای فرهنگی، تفکر انتزاعی خود را به عینیت برسانند و ملتی با هویت سیاسی به وجود بیاورند. گیرشمن در مورد ساسانیان می‌نویسد که آنها حکومتی ملی تشکیل دادند که مبتنی بر یک دیانت ملی و تمدنی بود که شاید اصیل‌ترین تمدن ایرانی در طول تاریخ کهن سرزمین ایران باید به حساب آید (گیرشمن، ۱۳۷۹: ۲۸۳). کریستن سن نیز معتقد است، هنگامی که ساسانیان به قدرت رسیدند «کشور ایران برای نخستین بار صورت وجدانی ملی یافت و بیش از پیش آثار مختصه این صورت در اجزای حیات اجتماعی و معنوی ملت ظاهر شد» (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۶۸).

یکی از راه‌هایی که ساسانیان برای ایجاد حس ملی برگزیدند، تدوین خداینامه‌ها بود. در خداینامه‌ها که تاریخ‌نویسندگان عهد ساسانی محسوب می‌شوند اختلاط اسطوره و تاریخ به وضوح دیده می‌شود و قسمت اعظم آن فاقد هرگونه دقت تاریخ‌نگاری و مسؤولیت تاریخی است. تاریخ‌نگاری ساسانی سعی می‌کرد به بسط جزییات زندگی شاهان بزرگ بپردازد و از این طریق نیروی تخیل مردم را تسخیر سازد (بویل، ۱۳۶۸: ۴۹۱-۴۹۰)؛ یعنی خداینامه‌ها قصد ایجاد نوعی قهرمان‌پروری داشتند که این قصد آنان در وجود پادشاهان و پهلوانان اسطوره‌ای متبلور می‌شد.

در تاریخ‌نگاری، روحانیون زردشتی ذی نفوذ بوده و سلسله مدارک تاریخی می‌بایست بر اساس ایدئولوژی آنان نوشته می‌شد (دریایی، ۱۳۸۲: ۶۸). آنان برای ایجاد ملت محتاج ابزار تبلیغاتی بودند و دید تاریخی همراه با ایدئولوژی زردشتی این وسیله تبلیغاتی را در اختیار آنان قرار می‌داد (دریایی، ۱۳۸۲: ۶۷). مبرهن است غرض ساسانیان از تاریخ‌نگاری بیشتر توجیه ایدئولوژی ایشان و اقتناع افکار

عمومی برای پذیرش سیاست‌های آنان بود. یکی از این اهداف ایجاد یکپارچگی و تمرکز در قلمرو تحت حکومتشان بود، ولی تمرکز اداری، بدون تمرکز فرهنگی و ایجاد اتحاد ملی امری زودگذر و آنی بود.

مؤلفه‌های هویت ملی در تاریخ نگاری ساسانی

از مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت ملی در تاریخ‌نگاری ساسانی نژاد، دین، سرزمین و برخی نمادها بودند که در این مؤلفه‌ها، ایرانیان را از غیر ایرانیان متمایز می‌ساخت که به هر کدام به طور مجزا پرداخته شده است:

سرزمین

ساسانیان برای تقویت حس ملی ایرانیان تلاش می‌کردند که ایران را از نظر حدود قلمرو از انیران متمایز سازند. بر این اساس در تقسیم‌بندی فریدون، ایران که بهترین بخش قلمرو وی بود به فرزندش ایرج داده شد و تور نیز به کین اینکه بهترین قلمرو به ایرج داده شده، وی را کشتند. ساسانیان به تکوین هویت ایرانی با تأکید بر قلمروی مشخص که در پیوند با ایرج ایرانش خواندند، اقدام نمودند. خداینامه‌های ساسانی نام ایران را مأخوذ از نام ایرج دانستند. در مروج الذهب آمده است هنگامی که فریدون سرزمین خود را بین پسرانش تقسیم کرد و مناطق تعلق گرفته به ایرج مشخص شد «جیم را بیانداختند و به جای آن نون آوردند و گفتند ایرانشهر» (مسعودی، ۱۳۷۸: ۲۲۰). نیولی که تکوین نام ایران بر قلمروی خاص را محصول عصر ساسانی می‌داند، می‌نویسد که «در نامه تنسر، فارس مترادف ایرانشهر است و یا اینکه منطقه غرب در کتاب سیستان ایران نامیده شده است، احتمالاً بیشتر از تبلیغات و مشخصاً برنامه سیاسی ساسانیان سرچشمه می‌گرفته است که از همان ابتدای حاکمیت سلسله جدید به طور تعمد پارس (Persia) اصل را مطابق با ایران [...] قلمداد کرده و از نام ایرانشهر با معنای سیاسی و همچنین فرهنگی و مذهبی [...] استفاده کرده بودند» (نیولی، ۱۳۸۷: ۱۷۸)؛ اما ادعای نیولی صحیح به نظر نمی‌رسد. تنسر در نامه خود ایران را برگزیده زمین دانسته و حدود آن را چنین می‌شمارد «میان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمنیه فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و طخارستان» (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۸۹).

اردشیر در کتیبه نقش رستم خود را «شاهنشاه ایران» معرفی می‌کند (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۶۳). بر اساس نوشته ابن اثیر فتوحات وی عبارتند بودند از: کرمان، اهواز، اصفهان، ارجان، میسان، همدان، جبل آذربایجان، ارمنستان، موصل، سیستان، گرگان، نیشابور، بلخ، مرو، خوارزم (ابن اثیر، ۱۳۴۹: ۵۷-۵۶). شاپور با فتوحات غربی بخصوص نصیبین و الرها خود را شاه ایران و انیران نامید (سامی، ۱۳۴۲: ۶۵-۵۹). از روایت بلعمی در فتح نصیبین اینگونه استفاد می‌گردد که تاریخ نوشته های ساسانی نصیبین را جزو ایران محسوب نمی کرده اند (بلعمی، ۱۳۷۴: ۶۰۹).

با تدوین تاریخ کیانیان در دوره ی ساسانی مفهوم سرزمین ایران فرهمند بیش از پیش مشخص شد و ساسانیان به ثغور سرزمین خود وضوح بخشیدند. جرقه پدید آمدن ایران در تاریخ ساسانیان با تقسیم جهان میان فرزندان فریدون وقوع یافت. فریدون سه پسر به نام های تور، سلم و ایرج داشت:

نخستین به سلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مراو را گزید
دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
و زان پس چو نوبت به ایرج رسید	مر اورا پدر شهر ایران گزید

(فردوسی، ۱۳۷۵/ج: ۱: ۶۵)

این تقسیم بندی چند بار در شرق تکرار شد. هنگامی که پشنگ در تقابل با کیقباد خواستار صلح

شد، چنین گفت:

"بر آنهم که کرد آفریدون نخست	کجا راستی را ببخشش بجست
سزد گر بمانیم ما هم برآن	نگردیم از آیین و راه سران
زخرگاه تا ماوراءالنهر در	که جیحون میانش اندرگذر
برو بوم ما بود هنگام شاه	نکرد اندران مرز ایرج نگاه
همای خش ایرج به ایران زمین	که از آفریدون بوش آفرین
دگر همچنان چون فریدون گرد	بتور و سلم و بایرج سپرد
ببخشیم و زین پس نجویم کین	که چندین بلا خود نیرزد زمین

(فردوسی، ۱۳۷۵/ج: ۱: ۲۴۶)

به نظر می رسد که مرز ایران دوره ساسانی رود جیحون بوده است و در اساطیر ایرانی نیز تیر آرش تا همان حدود رفته بود. دینوری روایتی را دارد که مرز غربی در اواخر دوره ساسانی را می‌نمایاند. اعراب هیچگاه در جریان غارت های خود از فرات عبور نکردند. هنگامی که ابو عبیده ثقفی قصد عبور از فرات داشت، مثنی بن حارثه گفت «ای امیر از غرقاب عبور مکن و خود و سپاهیانت را هدف تیر پارسیان قرار

مده» (دینوری، ۱۳۴۶: ۱۲۳). گویی اعراب می دانستند فرات مرز غربی ایران است و عبور از آن برخورد با ایرانیان را در پی دارد. به نظر می رسد حدود ایران «از حد جیحون تا آب فرات» که ابن بلخی آورده است (ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۱۴۱). تأثیر تاریخننگاری ساسانی باشد. از سدی که خسرو انوشیروان در باب الابواب ساخت (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۹۴)، می توان به این نکته پی برد که ساسانیان این منطقه را مرز شمال غربی خود قلمداد می کردند.

ساسانیان الگوی ایران یکپارچه با سیستم اداری متمرکز را پایه گذاری نمودند که لازم بود سرزمین مورد نظر از دیدگاه مردم ساکن آن، محدوده ای مشخص و صاحب قداست باشد، تا مردم برای آن بذل جان کنند. همین توجه است که باعث شد اوستا سرزمین ایران را دارای فرّ بشمارد (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۴۹۷).

نژاد

بر پایه‌ی تاریخننگاری ساسانی ایرانیان بهترین مردم و شاهان ساسانی نیز بهترین ایرانیان بودند. بدین طریق، تاریخننگاری ساسانی در میان مردم احساس غرور ملی و همبستگی پدید می‌آورد. تنسر پس از ذکر داستان ایرج و تقسیم ایران به دست فریدون، مردمان این سرزمین را مانند نگینی ما بین مردم سرزمین های دیگر می‌داند:

سواری ترک و زیرکی هند و خوبکاری و صناعت روم ایزد تبارک
ملکه مجموع درمردمان ما آفرید، زیادت از آنکه علی الانفراد ایشان
راست و از آداب دین و خدمت پادشاهان، آنچه ما را داد، ایشان را
محروم گردانید و صورت و و الوان و موی های ما بر اوسط آفرید، نه
سواد[سودا] غالب و نه صفت و نه شقرت، و موی های محاسن و سر ما
نه جعدِ بافراطِ زنگیانه، و نه فرخال ترکانه (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۹۰)

تنسر لشکر ایران را نیز بهترین لشکریان می داند که «هزار مرد از ما لشکری، پیش هیچ خصم که بیست هزار بودند، نشد الا که مظفر و منصور برآمدند. از آنکه بادی نبودند در ظلم و حرب و قتل» (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۹۱). ایرانیان خود را دارای فرّ می دانستند (دوستخواه، ۱۳۷۰: ۴۹۸). در اوستا از چندین نوع فرّ نام برده شده است که «فرّ ایرانی» نیز در زمره آنان بود. این فرّ، خاص ایرانیان بود. مطالب مذکور نشانگر آن است که مردمان سرزمینی که ساسانیان ایرانش می‌خواندند نوعی هویت

جمعی به همراه برتر انگاری برای خود می‌پنداشتند. تکوین اندیشه‌های سیاسی در عهد ساسانی در تایخ نوشته‌های ایشان انجام گرفت و ایشان سعی کردند نظام مطلوب خود را به پادشاهان پیشدادی و کیانی نسبت دهند تا از این طریق برای نظام سیاسی خود کسب مشروعیت نمایند. نظام سیاسی ساسانیان ظاهری شبه کاستی داشت و مبتنی بر این طبقات بود ۱- روحانیون ۲- جنگاوران ۳- دبیران ۴- کشاورزان و صنعتگران (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۶۹). آنها برای مشروعیت بخشیدن به این نظام آن را به جمشید نسبت دادند. ابن بلخی می‌گوید: جمشید مردم را به چند طبقه تقسیم کرد: طبقه ای را "فرمود تا علم دین آموزند" و برخی دیگر را "فرمود تا دبیری و حساب آموختند" و طبقه دیگر را "فرمود تا ادب سلاح آموختند و جنگ را بشناختند" و در آخر برخی را "پیشه وری" و برخی را به "کشاورزی" امر کرد (ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۳۶-۳۸) تشکیلات اداری ساسانیان نیز مشروعیت خود را از تشکیلات اداری کیانیان گرفته بود. ابن بلخی منصب "وزارت"، "ایرنامارگر"، "دبیرقد" و ایجاد دیوان لشکر را به "لهراسب" نسبت داده است (ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۵۷-۵۶) و در مورد طبقه ی دهقانان می‌گویند این طبقه توسط منوچهر پدید آمد (ابن اثیر، ۱۳۴۹: ۲۳ و ابن بلخی، ۱۳۴۳: ۴۵). بدین ترتیب مشاهده می‌شود که چگونه نظام سیاسی ساسانیان در تاریخ نوشته‌های این دوره تکوین یافت و یا به عبارت دیگر چگونه تاریخ به تشکیلات اداری ایشان مشروعیت بخشید.

تنسر در نامه خود به گشنسب یکی از دغدغه‌های نظام ساسانی را «انتقال شاهی از پادشاه» عنوان می‌کند (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۱۴۵) و این مشکلی بود که ساسانیان می‌بایست برای آن راهی می‌یافتند. یکی از این راهکارها اصالت خون بود. بر این اساس ایرانیان معتقد بودند بعد از کیومرث حکومت در خاندانش باقی ماند و ساسانیان خلف این سلسله محسوب می‌شوند (ابن اثیر، ۱۳۴۹: ۱۱). آنها توانسته بودند تاثیر عمیقی بر جامعه خود بگذارند (ابن مسکویه، ۱۳۷۳: ۳۳۴). پادشاه باید ایرانی و دارای تربیت ایرانی می‌بود. بر این اساس بود که در تاریخ‌نگاری ساسانی ضحاک یمنی که نژاد ایرانی نداشت، یک غاصب نامشروع قلمداد می‌شد. همین امر باعث شد «بر زمین عرب اندر شدن و خوی عرب گرفتن» بهانه‌ای برای کنار گذاشتن بهرام گور از سلطنت شود (بلعمی، ۱۹۷۰: ۹۹).

منابع عربی که مأخوذ از تاریخ نوشته‌های رسمی ساسانی هستند، نشان می‌دهند که ساسانیان توجه خود را به تاریخ اوستایی مبذول داشتند. در روایات اوستایی اثری از هخامنشیان نیست. تنها نکته مورد بحث، یکی دانستن ویشتاسپ پدر داریوش هخامنشی با گشتاسب، شاه حامی زرتشت توسط برخی محققان است. این ادعا تنها بر اساس مشابهت اسمی بوده و یکی دانستن آنها قابل پذیرش نیست. بنونیست نیز یکسان شماری این دو را پذیرفتنی نمی‌داند (بنونیست، ۱۳۸۶: ۲۷). در اوستا و سایر متون

زرتشتی حتی آنان که در قرون متأخر به تحریر رسیده‌اند، با پیشدادیان و کیانیان آغاز شده و اثری از مادها و هخامنشیان وجود ندارد. تاریخنگاری ساسانی نیز با حذف هخامنشیان، خود را با کیانیان پیوند زد (دریایی، ۱۳۸۲: ۳۴).

به نظر می‌رسد که تاریخنگاری ساسانی، تاریخ پهلوانان و «کی»ها افسانه‌ای را برای ایجاد تاریخ ملی و به تبع آن هویت ملی مناسب تر می‌دید. شاید عدم توجه ایشان به هخامنشیان، تفاوت دیدگاه و ایدئولوژی آنها باشد. شاید این مسأله به تردید در زرتشتی بودن هخامنشیان مربوط باشد. اگرچه مجتبائی به همراه برشمردن نظرات برخی محققان، ادله‌ی قابل قبولی در مورد زرتشتی بودن شاهان هخامنشی ارایه داده (مجتبائی، ۱۳۵۲: ۳۸-۱۶)؛ اما باز هم مجهولات بسیاری از جمله عدم اشاره به نام زرتشت و آموزه‌های زرتشتی (مثلاً در آثار بجا مانده از هخامنشیان، از امشاسپندان اثری دیده نمی‌شود) در آثار هخامنشی وجود دارد که نمی‌توان زرتشتی بودن هخامنشیان را متقن دانست و در زرتشتی بودن ایشان باید به دیده تردید نگریست. اردشیر اول مدعی است در شروع جنبش، به آبا و اجداد خود نظر داشته و این خود توجه به تاریخ را به دنبال داشته است؛ اما استفاده از تاریخ به عنوان ابزار هویت بخشی، با قدرت یابی روحانیون رابطه مستقیم داشت و روحانیت به عنوان یک نهاد قدرتمند، حداقل تا دوره ظهور کرتیر وجود نداشت. ساسانیان در استفاده از تاریخ کیانی تردید داشته و شاید گوشه چشمی به میراث سنت پارسی و هخامنشی داشتند. به همین سبب کتیبه‌های خود را در سنگ نگاره‌های هخامنشی نگاشتند و برخی سکه‌های اردشیر، دارای عناصری است که او را جانشین هخامنشیان نشان می‌دهد (دریایی، ۱۳۸۲: ۸۶). منابع رومی نیز گرایش ساسانیان به هخامنشیان را در ابتدای حکومتشان تایید می‌کند. هیدریانوس می‌نویسد که اردشیر آسیا را حق نیاکان خود می‌دانست و ادعا داشت که نیاکان او از کورش تا داریوش سوم بر این سرزمین‌ها فرمانروایی می‌کردند (دریایی، ۱۳۸۲: ۶۴-۶۳). این ادعا را شاپور اول و شاپوردوم نیز تکرار کردند (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۱۷۳).

در منابع عربی نقل قول‌هایی از اردشیر بابکان وجود دارد که او را با کیانیان پیوند می‌زند؛ اما نبایستی از این نکته غافل شد که در نیمه‌ی دوم فرمانروایی ساسانیان بود که ایشان اهتمام ویژه‌ای به هویت سازی نشان دادند و برای مقبولیت یافتن سیاست‌هایشان آنها را به اردشیر اول منصوب کردند. تورج دریایی در این باره می‌نویسد: «نمی‌توانیم مطمئن باشیم که همه گفته‌های منصوب به اردشیر واقعاً متعلق به او هستند» (دریایی، ۱۳۸۲: ۸۶) و این نکته‌ای است که کوارت و کریستن سن آن را تأیید می‌کنند (مینوی، ۱۳۵۴: ۸۱).

دین

دین یکی از مؤلفه‌های هویت بخش مورد تأکید ساسانیان بود. بر اساس تاریخ‌نگاری ساسانی از زمان ظهور زرتشت و پذیرفتن دین توسط گشتاسب، ایرانیان خود را با دینشان از انیرانیان متمایز می‌نمودند. طبری که اطلاعاتش را از خداینامه‌های ساسانی گرفته، می‌نویسد که گشتاسب در سر کار رواج دین زرتشت، رعیت بسیاری را کشت تا دین را پذیرفتند (طبری، ۱۳۶۳/ج ۲: ۴۵۶). گشتاسب در مکاتبه با رومیان (مستوفی، ۱۳۶۲: ۹۳) و تورانیان (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۷۳) ایشان را به زرتشتی‌گری خوانده و در شهرهای هند آتشکده ساخت. یادگار زیربان روایت می‌کند که ارجاسب تورانی به گشتاسب نوشت که اگر از دین زرتشتی رو نگرداند به ایران حمله خواهد نمود (متون پهلوی، ۱۳۷۲: ۵۰) و بدین ترتیب جنگ ارجاسب و گشتاسب صبغه دینی یافت. شاهان کیانی پس از گشتاسب نیز در گسترش دین اهتمام نمودند. از نظر منابع ساسانی، حمله اسکندر اساساً انگیزه دینی داشته و برای از میان بردن دین زرتشتی بوده است.

یکی از ارکان حکومت اردشیر اول و سلسله ساسانی دین واحد بود. بر اساس تاریخ‌نگاری ساسانی، قیام اردشیر علیه اشکانیان، جنگ در راه احیای دین بود. صبغه دینی قیام اردشیر سبب شد که تنسر، روحانی گوشه‌گیری که به ادعای خود صلاح دنیا را برای استقامت احکام دین می‌خواست، به وی بپیوندد. تنسر معتقد بود «دین و ملک هر دو به یک شکم زادند دو سیده، هرگز از یکدیگر جدا نشوند، صلاح و فساد و صحت و سقم هر دو یک مزاج دارد» (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۵۳).

از حکومت اردشیر تا پایان حکومت ساسانی، دین و حکومت ملازم گشتند و تلفیق دین و سیاست را می‌توان ابتکار ساسانیان دانست. هنگام به تخت نشستن شاهان از ایشان تعهد گرفته می‌شد که بر دین زرتشتی بوده و در گسترش آن اهتمام ورزند (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۸۹). پادشاهان همواره خود را هواخواه گسترش دین نشان می‌دادند و شخصاً مسؤولیت تبلیغ دین را بر عهده می‌گرفتند. حتی در جنگ‌ها ابتدا سپاه ایران، دشمنان را به کیش خود می‌خواند. در تاریخ‌نگاری ساسانی، شاهانی که به امر گسترش دین اهتمام نمی‌نمودند، با دیده نفرت نگریسته می‌شدند، چنانکه یزدگرد اول به دلیل تسامح مذهبی اش، بزهارکار و ائیم خوانده شده است.

نماد پردازی در تاریخ‌نگاری ساسانی

ایجاد نمادهایی که گروهی از مردم را از دیگر مردمان جهان متمایز کند برای ایجاد حس ملی حیاتی بود. به عبارت دیگر "نیاز به جعل اساطیر و نماد پردازی منسجم در همه جا، حتی در جاهایی که

اسلاف قومی وجود نداشتند، در صدر اولویت ... [قرار دارد] تا بقا و وحدت ملی "تضمین شود (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۲۱۳). پرچم‌ها، سرودهای ملی، جشن‌ها، بناهای یادبود و ... نمونه‌هایی از نمادپردازی می‌باشند و "فقدان چنین نمادهایی نشانه ضعف ملی است" (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۸) در واقع این نمادها برای اتحاد اعضا در داخل، از طریق تصویر پردازی مشترک از خاطرات، اسطوره‌ها و ارزش‌های ملی ضرورت دارد (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۹).

اکثر نماد پردازی‌های دوره ساسانی برگرفته از پیشدادیان و کیانیان است و احتمالاً به دوره‌های نخستین تشکیل امپراطوری باز نمی‌گردد و حداقل عمری هم پای تکوین تاریخ کیانی دارد. برخی از نمادپردازی‌های ساسانیان که در تاریخنگاری ایشان متبلور شده‌اند، عبارتند از:

جشن‌ها

ساسانیان سعی داشتند از جشن‌ها به عنوان وسیله‌ای فرهنگی برای ترویج اسطوره‌های گذشته و وحدت ملی در برابر اقوام غیر ایرانی سود جویند. بنابراین در تاریخنگاری خود برای این جشن‌ها قدمت زیادی قایل بودند. جشن سده از جشن‌های بزرگی بود که در دوره ساسانی برگزار می‌شد. بنابر تاریخ-نگاری ساسانی، این جشن یادگار هوشنگ و کشف آتش بود:

ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار

(فردوسی، ۱۳۷۵/ج: ۱: ۱۷۱)

گردیزی روایت دیگری دارد که آن نیز برگرفته از تاریخ پیشدادی است. وی می‌گوید: ارمائیل آشپز ضحاک از هر دوجوان یکی را می‌کشت و دیگری را به دماوند کوه می‌فرستاد، بعد از تفوق فریدون بر ضحاک ارمائیل، فریدون را در جریان واقعه قرار داد و هنگامی که فریدون مأموری فرستاد تا صحت ماجرا را گزارش دهد، ارمائیل گفت تا همه آتش افروزند تا دیده شوند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۲۶).

جشن مهرگان نیز پیشینه‌ی کیانی دارد. هنگامی که فریدون تاج بر سر نهاد:

"بفرمود تا آتش افروختند همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست تن آسانی و خوردن آیین اوست
کنون یادگارست از او ماه مهر بکوش و برنج ایچ منمای چهر"

(فردوسی، ۱۳۷۵/ج: ۱: ۵۳)

جشن نوروز توسط جمشید پایه گذاری شد:

"جهان انجمن شد بر تخت او
 بجمشید بر گوهر افشاندند
 فرومانده از فره بخت او
 مرآن روز را روز نو خواندند
 چنین جشن فرخ از آن روزگار
 بمانده از آن خسروان یادگار"
 (فردوسی، ۱۳۷۵/ج ۱: ۲۳)

جشن تیرگان به مناسبت صلح منوچهر و افراسیاب است. طبق مفاد صلح آرش باید با پرتاب تیر مرز بین دو سرزمین را تعیین می‌کرد. مغ‌ها این روز را جشن می‌گرفتند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱۸). حتی مناسک جشن بر اساس روایت تاریخی بود. می‌گفتند وقتی کیخسرو از جنگ با افراسیاب برگشته بود و بر چشمه‌ای خوابش برده بود، چون بیژن می‌خواست بیدارش کند کمی آب پاشید پس غسل این جشن به خاطر همین آب پاشیدن بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱۹). هاشم رضی در مورد چهارشنبه سوری می‌گوید: سیاوش در روز چهارشنبه توسط افراسیاب کشته شد و پاریسیان در پایان شب چهارشنبه آخر سال از آتش می‌گذرند تا خاطره سیاوش به منظور دفاع از عفت و پاکدامنی جاودانه بماند(رضی، ۱۳۸۴: ۹۶) البته ذکر این سخن به جاست که در تقویم ایران باستان چهارشنبه وجود نداشته است. همه این جشن‌ها در سراسر مرزها ترویج می‌شد به طوری که اینوستراتسلف تصریح می‌کند مناسک جشن عید نوروز راه در ایران و حتی قفقاز دیده است (اینوستراتسلف، ۱۳۴۸: ۱۱۲-۱۱۱).

اسامی و نمادهای سیاسی

این نکته مهمی است که نام‌های مناسب برای بیان تمایز ملت، باعث رشادت و احساس منزلت می‌شود (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۸) ایرانیان با انتخاب اسم‌های متمایز از دیگر اقوام سعی می‌کردند هویت جمعی خود را حفظ و خود را از غیر ایرانی‌ها جدا کنند. به نقل از کریستن سن باید گفت ایشان اختیار کردن نام‌های بیگانگان را گناه می‌دانستند (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۲۳۶) از اواسط قرن پنجم اسامی دلاوران تاریخ کیانی استعمال عام پیدا کرد(همان) و از ۱۳ پادشاه آخر ساسانی پنج تن کیانی داشتند (دریایی، ۱۳۸۲: ۶۹).

شماری از نمادها برای ساسانیان مفهوم مشروعیت سیاسی دارند. یکی از این نمادها تاج و تخت است که بار سیاسی به همراه و با نماد شاهی پیوند ناگسستنی دارد و به نوعی نماد شاهی محسوب می‌شد. در تاریخ نوشته‌های ساسانی آوردن تخت و کلاه به کیومرث منسوب است.

"چنین گفت کائین تخت و کلاه
کیومرث آورد و او بود شاه"
(فردوسی، ۱۳۷۵/ج ۱: ۱۲)

اورمزد در قبال فراخ سازی جهان به دست جمشید به وی حلقه ی زرین و تازیانه ای زرنشان می‌دهد که نشانه پادشاهی او باشد (آموزگار، ۱۳۸۵: ۵۳) نماد های دیگری در دوره ساسانی ساخته شد و ادعا شد که این نماد ها به دوره کیانی وابسته است. درفش کاویانی و تخت طاقدیس از آن جمله اند: درفش کاویانی که به عقیده کریستن سن به اواخر دوره ساسانیان مربوط است (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۱۵۶-۱۵۵) به پرچم ایران تبدیل شده بود. طبق تاریخ نوشته های ساسانی وقتی کاوه قیام کرد «چوبدستی خود را به جای درفش به دست گرفت و پیش بند خود را بدان آویخت و مردم را به قیام علیه بیوراسب دعوت کرد ... چون کابی [کاوه] در این مبارزه پیروز شد، مردم آن درفش را به فال نیک گرفتند و بر آن جواهر نصب کردند و نزد پادشاه ایران محترم و معتبر بود و آن را درفش کابیان نامیدند» (ابن اثیر، ۱۳۴۹: ۱۷). وقتی بهمن جادویه به جنگ ابو عبیده فرستاده شد، درفش کابیان همراه او بود و طبری ذکر آن را آورده است (طبری، ۱۳۶۲/ج ۴: ۱۶۰۰) طبق افسانه های کیانی فریدون تخت طاقدیس را برای خود ساخت و وقتی که ایران را به ایرج سپرد تخت طاقدیس از او برای ایران به یادگار ماند. ولی چون «به گاه سکندر رسید» تخت چند پاره شد و هر قطعه ای به دست بزرگی افتاد. با وجود تلاش های اردشیر برای بازسازی این تخت به انجام نرسید، ولی وقتی خسرو پرویز به پادشاهی رسید آن را بازسازی کرد (فردوسی، ۱۳۷۵/ج ۵: ۲۳۳-۲۳۲) از نظر سیاسی بسیار حایز اهمیت است که ساسانیان این نماد ها را نشانه حکومت مشروع می‌دانسته‌اند که نبود آن فقدان مشروعیت را به دنبال داشته است؛ به عنوان مثال تخت طاقدیس توسط پادشاه مشروعی چون فریدون ساخته می شود و نسل اندر نسل به پادشاهان دیگر می رسد از این رو اسکندر که به عنوان پادشاهی نامشروع شناخته می شده نتوانست بر آن دست یابد و بزرگان آن را قطعه قطعه می کنند و در عهد پادشاهان مشروعی؛ یعنی ساسانیان که در امتداد پادشاهان مشروعی کیانی قرار می گرفته اند، این تخت دوباره بازسازی می شود. اکثر نماد پردازی های دوره ساسانی به طرز هدفمندی در اواخر دوره ساسانی انجام شد؛ یعنی وقتی که ساسانیان احساس کردند با بحران خارجی مواجه اند سعی نمودند با این گونه نماد پردازی ها حس غیرت ملی و شاهدوستی و الگوی حکومت مشروع را عرضه کنند تا به قول تنسر جا به جایی پادشاهی کمتر صورت پذیرد.

نتیجه

ساسانیان به هویت ملی با مؤلفه‌هایی چون دین واحد، نژاد و سرزمین توجه نمودند. اگرچه اسلاف ساسانیان نیز در این راه کوشیدند؛ اما تکوین هویت ایرانی مشخصاً محصول عصر ساسانی است. مؤلفه های هویت ملی در تاریخنگاری ساسانی نقش پر رنگی یافت. تاریخنگاری ساسانیان، ایشان را با کیانیان پیوند می زد و در این تاریخنگاری مردم ایران متمایز از سایر اقوام محسوب شده و شاهان ایرانی نیز بهترین شاهان بودند. در این تاریخنگاری سلسله‌هایی چون ماد، هخامنشی و سلوکی جایگاهی نداشتند و ناآشنایی مسلمانان با این سلسله‌ها به همین دلیل بود. دین واحد یکی از مؤلفه‌های مورد تأکید ساسانیان بود. بر اساس تاریخنگاری ایشان، گشتاسب و شاهان پس از وی به تبلیغ دین اهتمام نمودند. بنابراین اسکندر با انگیزه‌های دینی به قلمرو آنان یورش آورده و اوستا را سوزاند. در تاریخنگاری ساسانی اردشیر بابکان نقش احیاگر دین زرتشتی یافت و پس از آن دین و دولت ملازم گشتند. ساسانیان توجه ویژه‌ای به قلمرو ایران داشته و به نظر می‌رسد که تصور روشنی از مرزهای سرزمین خود داشتند. ایشان همچنین با تکیه بر تاریخنگاری، به نمادپردازی پرداخته و از آنها در راه رسیدن به اهداف خود سود جستند.

منابع

- استنفورد، مایکل (۱۳۸۷) *درآمدی بر فلسفه تاریخ*. ترجمه احمد گل محمدی. چاپ سوم. تهران: نشر نی،
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳) *ناسیونالیسم، نظریه، ایدئولوژی، تاریخ، منصور انصاری*. تهران: انتشارات تمدن ایرانی.
- اله یاری، فریدون (۱۳۸۶) *فرایند رسمی شدن آیین زردشت در آغاز حکومت ساسانی*. مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. دوره دوم، شماره ۴۸، صص ۷۶-۵۹.
- آموزگار، ژاله (۱۳۸۵) *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: انتشارات سمت.
- ابن اثیر (۱۳۴۹) *اخبار ایران از الکامل ابن اثیر، محمد ابراهیم باستانی پاریزی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ابن بلخی (۱۳۴۳) *فارسی‌نامه*. به کوشش علینقی منزوی بهروزی. شیراز: انتشارات اتحادیه مطبوعاتی فارس.
- ابن مسکویه رازی (۱۳۷۳) *تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم*. به تصحیح رضا انزابی نژاد و یحیی کلانتری. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- اوستا (۱۳۷۰) ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: انتشارات مروارید.
- اینوسترانسلف، کنستانتین (۱۳۴۸) *مطالعاتی درباره ساسانیان*. ترجمه کاظم کاظم زاده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بلعمی (۱۳۷۴) *تاریخ نامه طبری*. به تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: انتشارات صدا و سیما.
- (۱۹۷۰م) *کارنامه ساسانیان*، بدیه الله دبیری نژاد. اصفهان: کتاب فروشی ثقیفی.
- بنونیست، امیل (۱۳۸۶) *دین ایرانی بر پایه متنهای معتبر یونانی*. ترجمه بهمن سرکاراتی. چاپ سوم. تهران: نشر قطره.
- بوئل، جی، آ (۱۳۶۸) *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی* (پژوهش دانشگاه کمبریج). ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۷) *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. تهران: انتشارات سخن.
- ثعالبی (۱۳۶۸) *غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم*. محمد فضائی. بی جا: انتشارات نقره.

دانشور، زهره (۱۳۸۵) *مقایسه بخش تاریخی شاهنامه با منابع تاریخی اشکانیان و ساسانیان تا پایان پادشاهی قباد و ظهور مزدک*. پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی. استاد راهنما غلام حسین شریفی ولدان. دانشگاه اصفهان. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. گروه زبان و ادبیات فارسی.

- دریایی، تورج (۱۳۸۲) *تاریخ و فرهنگ ساسانی*. مهرداد قدرت دیزجی. تهران: انتشارات ققنوس.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۴۶) *اخبار الطوال*. صادق نشات. بی جا. انتشارات بنیاد فرهنگی ایران. دورانت، ویل (۱۳۸۶) *درس های تاریخ*. ترجمه محسن خادم. چاپ چهارم. تهران: ققنوس.
- رضی، هاشم (۱۳۸۴) *جشن های آب*. چاپ سوم. تهران: انتشارات بهجت.
- _____ (۱۳۸۴) *جشن های آتش*. چاپ سوم. تهران: انتشارات بهجت.
- رواسانی، شاپور (۱۳۸۰) *زمینه اجتماعی هویت ملی*. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- سامی، علی (۱۳۴۲) *تمدن ساسانی بخشی از مجموعه دروس علی سامی در دانشکده ادبیات دانشکده پهلوی*. بی جا: انتشارات دانشگاه شیراز.
- طبری (۱۳۶۲) *تاریخ الرسل و الملوک*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ دوم. تهران: انتشارات اساطیر.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۳) *هویت ایرانی در دوره باستان*. مجله ایران نامه. سال دوازدهم. شماره ۳. تابستان، ۴۳۷-۴۳۱.
- فردوسی (۱۳۷۵) *شاهنامه*. به تصحیح محمد رضانی. طهران: انتشارات پدیده.
- کالج، مالکوم (۱۳۸۵) *اشکانیان*. ترجمه مسعود رجب نیا. چاپ سوم. تهران: هیرمند.
- کالینگوود، ر، جی (۱۳۸۵) *مفهوم کلی تاریخ*. ترجمه علی اکبر مهدیان. تهران: انتشارات اختران.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۴) *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. چاپ چهارم. تهران: صدای معاصر.
- اوز کریمی، اوموت (۱۳۸۳) *نظریه های ناسیونالیسم*. ترجمه محمدعلی قاسمی. تهران: نشر موسسه مطالعات ملی.
- گردیزی (۱۳۶۳) *تاریخ گردیزی*. تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۹) *تاریخ ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمود بهفروزی. تهران: انتشارات جامی.

ماسه، هانری (۱۳۵۰) *فردوسی و حماسه ملی*. ترجمه مهدی روشن ضمیر. تبریز: انتشارات کمیتة استادان.

متون پهلوی (۱۳۷۱) *گردآورنده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب- آسانا*. گزارش سعید عریان. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

مجتبائی، فتح الله (۱۳۵۲) *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان*. تهران: انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان.

محصل (۱۳۳۴) *شاهنامه های پهلوی و عربی و فارسی*. زیر نظر حسن تقی زاده. شماره یازده. سال پنجم. آلمان. کایمانی.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲) *تاریخ گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوائی. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.

مسعودی (۱۳۷۸) *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

مسعودی (۱۳۴۹) *التنبيه الاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب. نامه تنسر به گشنسپ (۱۳۵۴) تصحیح مجتبی مینوی. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

نظارت، فاطمه (۱۳۸۹) *خدای نامه*. تاثیر آن بر بنیاد تاریخ نگاری اسلامی. پایان نامه کارشناسی ارشد. استاد راهنما سید اصغر محمود آبادی. دانشگاه اصفهان. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. گروه تاریخ.

نولدکه، تئودور (۱۳۶۹) *حماسه ملی ایران*. ترجمه بزرگ علوی. تهران: سپر.

_____ (۱۳۷۸) *تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانی*. ترجمه عباس زریاب خوئی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نیولی، جراردو (۱۳۸۷) *آرمان ایران*. ترجمه سید منصور سید سجادی. تهران: موسسه پیشین پژوه. یارشاطر (۱۳۸۰) *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*. حسن انوشه. تهران: امیر کبیر.